

دوفصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صفحات ۵۴-۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۵/۱۶

توسعه به مثابه سلطه، کاوشی در آراء ادوارد سعید

محمدعزیز احمدی^۱

موسی عنبری^۲

مصطفی ازکیا^۳

چکیده

منطق انباشت و تمایل فزاینده به سود، اساس نظام تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. به موازات حرکت‌های استعماری دولت‌های غربی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با تعبیر سخاوتمندانه «رسالت متمدن‌سازی» دانشمندان علوم تجربی و انسانی نیز با خلق و بازتولید «دیگری» فروتر، زمینه‌های فرهنگی و روانی سلطه غرب بر بقیه جوامع را ممکن ساختند. مکانیزم شکل‌گیری این گفتمان به بهترین شکل در نوشته‌های و آثار ادوارد سعید، خاصه دو کتاب «شرق‌شناسی» و «فرهنگ و امپریالیسم» منعکس است. مقاله حاضر با تأکید بر این آثار وی، درصد پاسخگویی به این پرسش است که مفهوم توسعه در آثار و اندیشه‌های منتقدان توسعه، خاصه ادوارد سعید به چه نحو و معنایی بازتاب یافته است؟ این کار با روش اسنادی و به صورت تحلیل محتوای کیفی آثار انجام یافته است. یافته‌ها نشان می‌دهد ادوارد سعید هژمونی فرهنگی استعمار و سرمایه‌داری را به نقد کشیده و با تحلیل محتوای متون سفرنامه‌ها، تاریخ‌نگاری‌ها و رمان‌های شرق‌شناسان، نقش آنان را در تجلیل از هویت فراتر غرب و تحقیر هویت فروتر شرق برملا می‌سازد. با تأمل در دو اثر سعید این نتیجه را می‌توان دریافت که در آثار شرق‌شناسان، توسعه به مثابه زبان و نرم‌افزاری است که سلطه غرب بر شرق، در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بدون خشونت امکان‌پذیر شده و تداوم یافته است.

واژگان کلیدی: ادوارد سعید، شرق‌شناسی، فرهنگ و امپریالیسم، توسعه، سلطه

1- نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه روستایی دانشگاه تهران

2- دانشیار توسعه روستایی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

3- استاد توسعه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

1- نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه روستایی دانشگاه تهران

2- دانشیار توسعه روستایی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

3- استاد توسعه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

مقدمه

گشودن فصلی در ادبیات توسعه با نام ادوارد سعید^۱ ممکن است در نگاه اول قدری غریب نماید و مایه شگفتی شود، خصوصاً اگر برای ایشان نقش منتقد ادبی قایل باشیم چرا که تحصیلات سعید در رشته ادبیات تطبیقی است و پیش از آن که به مفهومی چون توسعه بپردازد، به نقد و تحلیل ادبی فیلم‌ها و رمان‌ها و سفرنامه‌های غربی تمرکز داشته است. اما اگر با نگاه عمیق‌تری به برخی آثار سعید همچون شرق‌شناسی، فرهنگ و امپریالیسم بنگریم چنین پیش داوری محل تردید خواهد بود؛ چرا که موضوع محوری این دو کتاب علی‌رغم استقلال آنها از یکدیگر، رابطه شرق و غرب در طول دوران استعمار اروپایی بر سرزمین‌های آفریقا و آسیا و نقشه‌هایی است از سلطه غرب بر شرق در ابعاد معرفتی، قدرتی و فرهنگی که به نام عمران، توسعه و آبادانی به اجرا در آمده است. حال این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که چگونه و با چه ساز و کارهایی در کشورهای جهان سوم و شرقی، بستر مناسب برای توسعه غرب محور فراهم شده است؟ در سایه کدام ملاحظات نظری و ایدئولوژیکی کشورهای قدرتمند و صنعتی توانستند روشنفکران و کارگزاران توسعه و سیاستمداران جهان سوم را به پذیرش و اجرای الگوی توسعه غرب متقاعد سازند؟ و نهایتاً جایگاه اندیشه ادوارد سعید، با تأکید بر دو اثر مهم او یعنی شرق‌شناسی و فرهنگ و امپریالیسم، در نقد توسعه غرب محور کجاست؟

این نوشتار بر آن است تا دیدگاه ادوارد سعید را در دو کتاب یاد شده در برخورد با آثار شرق‌شناسان قرن هجدهم تا نیمه قرن بیستم تشریح کرده و کارکردهای سه‌گانه شرق‌شناسی را در ایده‌ها و افکار سعید در این دو کتاب، ضمن توجه به ارجاعات سعید به آثار شرق‌شناسان، استخراج نماید. روشن نمودن جایگاه اندیشه ادوارد سعید در طیف زمانی و تاریخی نظریه‌ها و مکاتب توسعه از دیگر اهداف این نوشته است.

1- Edward Said

در میان مجموعه آثار سعید که در حوزه‌های مختلف اندیشه به یادگار مانده است، دو کتاب شرق‌شناسی و فرهنگ و امپریالیسم که اولی در سال ۱۹۷۸ و دومی در ۱۹۹۳ به چاپ رسید بیش از بقیه آثارش به مفهوم کلی توسعه مرتبط به نظر می‌رسد و گرچه تا حدودی مستقل از یکدیگرند اما اندیشه محوری هر دو کتاب رابطه سلطه‌گری غرب بر شرق و به تعبیری در ستایش غرب و تحقیر شرق است. این مقاله سعی دارد با تکیه بر روش اسنادی و تکنیک تحلیل محتوای کیفی با تعمق در متن دو کتاب فوق‌الذکر نحوه برخورد ادوارد سعید را با مفهوم و پروژه توسعه و ارتباط فرهنگ و توسعه یا به تعبیر صحیح‌تر ابزار شدن فرهنگ و هویت جوامع تحت سلطه را در راه توسعه غربی مورد کنکاش قرار دهد. در این راستا بر آن است تا استنباط سعید از نحوه بازنمایی توسعه در متون شرق‌شناسان را بفهمد.

خاستگاه فکری

مسئله شکل‌گیری اندیشه هر متفکری و به ثمر نشستن تلاش‌های نظری و تجربی هر دانشمندی سهمی و دینی از بزرگان اسبق را بر خود دارد. اندیشمند پرکار و منتقدی فعال چون ادوارد سعید نیز در پرورش نظریه شرق‌شناسی خود از ایده‌ها و نظریات متفکرانی چون آنتونیو گرامشی^۱، میشل فوکو^۲، ژاک لاکان^۳ و در حوزه پسااستعمار از فرانتس فانون^۴ بیشتر بهره گرفته است. اما در این میان دو مفهوم «هژمونی»^۵ گرامشی و «صورت‌بندی‌های گفتمانی» فوکو در نقد شرق‌شناسی بیشتر محرز است (عنبری، ۱۳۹۰: ۱۴۹).

گفتمان^۶ از جمله مفاهیم کلیدی در دستگاه نظری فوکو است. از نظر فوکو گفتمان‌ها «اعمالی هستند که به‌طور سیستماتیک، شکل‌دهنده موضوعاتی هستند که خود سخن می‌گویند...گفتمان‌ها درباره موضوعات صحبت نکرده و هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند.

1- Antonio Gramsci
2- Michel Foucault
3- Jacques Lacan
4- Frantz Fanon
5- Hegemony
6- Discourse

آنها سازنده موضوعات بوده و در فرایند این سازندگی مداخله خود را پنهان می‌دارند» (Foucault, 1974: 49). همان تصویری که فوکو از گفتمان دارد زمینه‌ای برای نقد سعید از شالوده‌ها و اصول شرق‌شناسی می‌شود. جایی که فوکو در پس هیچ گفتمانی قائل به وجود هیچ سوژه آگاه و خودفرمان نیست، سعید به نقش مؤثر افرادی چون رنان^۱، دوساکی^۲، کرامر^۳ و دیگران در ایجاد گفتمان شرق‌شناسی - با حمایت و در راستای منافع دولت‌های غربی - اشاره می‌کند. اهمیت قائل شدن برای نقش شرق شناسان در پس گفتمان شرق‌شناسی توسط سعید، از یک طرف دیدگاه اومانستی او را منعکس می‌کند که به نوعی با تصور سعید از تعریف روشنفکر نیز قرین است و از طرف دیگر وام‌گیری سعید از مفهوم «روشنفکر ارگانیک» گرامشی را نشان می‌دهد. روشنفکر ارگانیک کسی است که در متن جامعه و در ارتباط با تجربه زیسته افراد نقش حلقه رابطی بین آگاهی علمی و فلسفی با آگاهی عمومی را تقبل می‌کند. آنچه که سعید از رسالت روشنفکر در نظر دارد تقریباً آمیزه‌ای از روشنفکر عام (که طرفدار حقیقت و عدالت و برابری انسانی است) و روشنفکر ارگانیک است. سعید از مفهوم هژمونی گرامشی نیز در تحلیل رمان‌ها و سفرنامه‌ها بهره گرفته است. «غرض گرامشی از کاربرد لفظ هژمونی، معمولاً نشان دادن راه‌هایی است که قدرت حاکم به مدد آنها اجماع متابعان خود را نسبت به حاکمیت تأمین می‌کند» (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۷۸). مفهوم دیگری که سعید به کمک آن سعی در شالوده‌شکنی همگونی هویت غرب در مقابل شرق داشته است نظریه ژاک لاکان در رابطه با شکل‌گیری هویت سوژه است. وی معتقد است از آنجا که هویت اجتماعی سوژه بازتابی از عکس‌العمل دیگران نسبت به فرد می‌باشد و همواره تصور دیگران در معرض تغییر است، هویت فرد، راستین و واقعی نیست و صرفاً یک برساخت اجتماعی و حاصل گفتمان است. این هویت هیچ‌وقت کامل نیست و یک کل یکپارچه را تشکیل نمی‌دهد. با این وجود سوژه همیشه در تلاش است تا از طریق گفتمان‌ها

1- Renan

2- De Sacy

3- Cromer

به هویت کامل و راستین خود (که صرفاً یک توهم است) برسد و هویت خود را یافته و آن را تثبیت کند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۱: ۴-۸۱). اگر بخواهیم صدای لاکان را در متون کتاب‌های شرق‌شناسی و فرهنگ و امپریالیسم سعید ببینیم، باید گفت که غرب به‌عنوان یک سوژه می‌خواست هویت خود را یافته و آن را تثبیت کند و به هویت راستین و کامل خود همچون یک کل یکپارچه نائل گردد و ابزار اثبات چنین هویتی یک شرق متمایز و در عین حال فروتر انتخاب شد که آثار شرق‌شناسان به‌عنوان یک گفتمان چنین نقشی را برای اثبات هویت برتر غرب بازی کردند.

جایگاه سعید در ادبیات توسعه

شاید بتوان ادعا کرد که ادوارد سعید نه تنها یکی از چهره‌های برجسته در میان متفکران قرن بیستم در حوزه‌های ادبیات، روشنفکری، نقد، علوم اجتماعی و فلسفه است، بلکه پس از ابن خلدون^۱، دومین متفکر بزرگ جهان عربی و شرق در تحلیل و تبیین پدیده‌های اجتماعی- تاریخی قرون اخیر است. سعید کسی بود که با مفاهیم پسا ساختارگرایی^۲ به نقد و واسازی تقابل‌های سلطه‌جویانه غرب- شرق پرداخت و در این مهم بسیار اندیشه‌ورزی کرد. اگر نگاه مختصری به تاریخچه نظریه‌ها و فعالیت‌های توسعه خصوصاً در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه داشته باشیم بهتر می‌توان جایگاه اندیشه سعید را در ادبیات توسعه پیدا کرد.

با اتمام جنگ جهانی دوم، آمریکا برای بازسازی اروپای جنگ‌زده از طریق طرح مارشال اقدام کرد و همزمان با آن و با آغاز جنگ سرد سعی در وابسته کردن (یا به تعبیر سخاوتمندانه کشورهای غربی، متمدن‌سازی) کشورهای جهان سوم و مستعمره‌های پیشین از طریق اعطای وام و کمک‌های مالی در قالب طرح «نوسازی»^۳ داشت. اعطای کمک‌ها نیز بیش از آنکه بر مبنای مقتضیات و نیاز کشورهای وام‌گیرنده باشد بیشتر متأثر از ملاحظات ایدئولوژیکی نسخه پیچ می‌شد (هینز، ۱۳۹۰: ۴-۶۳). مکتب نوسازی که به‌عنوان

1- Ibn-i-Khaldun

2- Post-structuralism

3- Modernization

چارچوب و ساختار اصلی توسعه که غربی‌ها آن را ارائه و روشنفکران و کارگزاران توسعه جهان سوم اقتباس نمودند، ریشه در رویدادهایی چون ابرقدرتی آمریکا در قرن بیستم، جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشورهای غیرمتعهد و مستعمرات به استقلال رسیده به عنوان چالشی با سرمایه‌داری و تمایل این کشورها به نوسازی داشت. به‌علاوه نوسازی از نظر تئوریک به دو مکتب تکامل‌گرایی^۱ و کارکرد گرایی در علوم اجتماعی دین ویژه‌ای داشته است (سو، ۱۳۸۸: ۳۱-۲۵). در بیشتر کشورهای جهان سوم پیگیری توسعه با محوریت «مراحل پنج گانه رشد روستا» انجام گرفت که اساس آن بر نفی و تخریب عناصر فرهنگی- اجتماعی جوامع شرقی و جهان سوم به عنوان موانع درونی توسعه استوار بود و توسعه به سبک غربی و با نگاه غرب مورد تأکید سیاستمداران این جوامع بود. کنفرانس موسوم به «اجماع واشنگتن» نیز برای توسعه جهان سوم که بر خصوصی‌سازی، آزادسازی مالی و تجاری و کاهش دخالت دولت در اقتصاد یا به قول معروف کوچک شدن دولت تأکید داشت، بدون توجه به تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی جوامع، «یک سایز برای همه» را پیشنهاد می‌کرد و تمام کشورهای جهان سوم را، که اغلب شرقی نیز بودند ذیل مفهوم واحدی چون در حال توسعه یا جنوب و ... یکپارچه فرض می‌کرد و با اغفال از تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی این جوامع، بسته واحدی را برای توسعه همه آنها در نظر می‌گرفت. به موازات آشکار شدن هزینه‌های اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و انسانی توسعه با روایت نوسازی، جنبه‌های فریبنده و منفی این پدیده نیز بیشتر محرز گردید. این مسائل بیانگر آن است که این مفهوم نه تنها «به خاطر عدم وفای به وعده‌هایش شکست خورده» (اسکوبار، ۱۹۹۷: ۵۱۲)، بلکه مسبب یا دست‌کم، قرین آسیب‌ها و معضلات مختلف زیست محیطی، اجتماعی فرهنگی و اقتصادی نیز بوده است. شکل‌گیری مکتب وابستگی واکنشی به تبیین مکتب نوسازی از موانع درونی توسعه در کشورهای جهان سوم بود که به جای تأکید بر موانع درونی توسعه، بر عوامل بیرونی و خصوصاً استعمار کشورهای غربی به

1- Evolutionism , Functionalism

2- Rustow

عنوان عامل توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی جهان سوم تمرکز داشت. ضعف دو مکتب نوسازی و وابستگی در تبیین توسعه‌نیافتگی جهان سوم، که نوسازی بر موانع داخلی توسعه و وابستگی بر عوامل خارجی تأکید داشت و پیشرفت‌های شرق آسیا با مفروضات این دو مکتب دشوار می‌نمود (سو، ۱۳۸۸: ۱۷۰)، ایمانوئل والرشتاین^۱ با اقتباس برخی مفاهیم نظریه وابستگی مثل مبادله نابرابر و روابط استثماری نظریه خود را تحت عنوان «نظام جهانی» که حوزه تحلیل آن نه دولت‌ها بلکه سراسر جهان بود، مطرح ساخت. برخلاف متفکران مکتب وابستگی که امکان توسعه جهان سوم را بسیار محدود و برخی (مثل فرانک)^۲ ناممکن می‌دانستند، والرشتاین با طبقه‌بندی جدید خود از کشورهای جهان به مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون، ارتقای کشورهای پیرامون و نیمه‌پیرامون را در سایه یک سری شرایط داخلی و بین‌المللی مقدور می‌داند (سو، ۱۳۸۸: ۱۹۴-۱۹۲). متفکران پسااستعماری و در رأس آنان ادوارد سعید تقریباً هم‌آوا با متفکران مکتب وابستگی مثل فرانک، باران^۳، کاردوزو^۴ و فورتادو^۵، مخالف تقلیل توسعه به روایت غربی و محدود آن شدند و اگر چه توسعه را در معنای وسیع آن که تجربه‌ای بشری و جهانی است، قبول داشتند، اما ضد «توسعه غرب محور» بودند. فرانتس فانون، هومی بابا^۶ و گاندی نیز هر کدام در نقد اقدامات توسعه‌ای و حرکات استعماری و اندیشه‌های اروپامدار شرق شناسان صاحب‌نظر و فعال بوده‌اند.

از زمان حمله ناپلئون به مصر در ۱۷۹۸ و شاید پیش از آن، سفرنامه‌نویسان، تاریخ‌نگاران، زبان‌شناسان، مردم‌شناسان و سایر اندیشمندان مغرب زمین به موازات گسترش حرکت‌های استعماری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با انگیزه‌های مختلف، اقدام به شناخت و مطالعه این جوامع کردند که محصول مطالعه آنان، نه کشف بلکه ایجاد و تعریف جامعه شرق، نه بر مبنای مشاهدات موثق، که بر اساس پیش‌داوری‌ها و ذهنیات سو یافته‌شان از شرق بود. در

1- Immanuel Wallerstein

2- Frank

3- Baran

4- Kardoso

5- Fortadou

6- Homi Bhabha

نتیجه یک شرق و انسان شرقی که اساساً با واقعیت بیرونی متفاوت بود، خلق شد و به تعبیر ادوارد سعید «... حاصل شرق شناسی غرب، نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم آن بود» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۴). شرقی که به منزله «دیگری فروتر» هویت «فراتر» غرب معرفی شد و سپس چنین تعریفی نه تنها بر اندیشمندان و محافل آکادمیک غرب بلکه بر مردمان جهان شرق نیز تحمیل گردید و این عین تعریف قدرت از نظر لاکلاو^۱ و موفه^۲، دو پسامارکسیست است که قدرت «از نظر آنان عبارتست از قدرت تعریف کردن و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند...» (نش، ۱۳۸۹: ۴۸). بنابراین نه تنها در کتاب‌ها، روزنامه‌ها و فیلم‌ها بلکه در محیط‌های دانشگاهی و فکری نیز تصویری منفعل، پرخاشگر، خشن، احساساتی، سنت‌گرا، شهوانی، تقدیرگرا و گذشته‌گرا از انسان و جامعه شرقی تأسیس شد و چنان با نظریات و دانش علمی جلا داده شد که روشنفکران و سیاستمداران کشورهای جهان سوم و شرقی نیز با همان رویکرد شرق‌شناسی، خود و جامعه‌شان را مطالعه می‌کردند و برای توسعه و پیشرفت کشور راهی جز توسعه به سبک غرب را، که قبلاً به تجربه موفقیت آن اثبات شده است، تصور نبودند. غافل از آن که چنین تجربه‌ای مختص جامعه‌ای دیگر با شرایط تاریخی-اجتماعی متفاوت بوده است. در نتیجه اجرای پارادایم پیشرفت با هژمونی نوسازی که رسالت خود را از رفاه، اشتغال و آبادانی و یا پیشرفت‌های مادی و فنی در جامعه معاصر غرب اخذ می‌کرد، وضعیت اکثر جوامع جهان سوم و در حال توسعه نه تنها بهبود نیافت، بلکه بر میزان تنش‌ها و تضادهای منطقه‌ای، اجتماعی (فقر و بیکاری و نابرابری) و ... نیز افزوده شد. متأثر از چنین فضایی، متفکرانی در کشورهای جهان سوم و مستعمرات تازه استقلال یافته اروپایی به تأمل و تعمق در فرایند استعمار که به نام توسعه و عمران بر جوامع غیرغربی تحمیل شده بود، پرداختند و پسااستعمارگرایی چون فرانتس فانون، ادوارد سعید، هومی بابا، آلبرت ممی^۳، امه سه زر^۴ و دیگران با استفاده از ایده‌ها و

1- Laclau

2- Muffe

3- Albert Memmi

4- Aime Cesaire

مفاهیم پسااستعمار گرایانی چون فوکو، لاکان و دریدا^۱ به نقد اقدامات جوامع استعمارگر و غربی که بیانگر «اراده معطوف به قدرت مکانی غرب» بود، پرداختند و از تصویر منفعل و یکپارچه و همگون شرق و شرقی کلیت‌زدایی کردند. گرچه مارکس و مارکسیسم به عنوان یک گفتمان انتقادی «استعمار و بهره‌کشی را عامل اصلی عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشور های جهان سوم می‌دانند» (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۷: ۲۳۸) اما چون نقش استعمار را در برخی موارد - مثلاً در هند - مثبت ارزیابی می‌کنند، (بدون ورود هند به دوره سرمایه‌داری، امکان‌گذار آن به کمونیسم را مقدور نمی‌دانند)، دیدگاه آنان از منظر جوامع مستعمره اخلاقاً ناقص است و دیدگاه پسااستعمار از این لحاظ با مارکسیسم متفاوت و به نوعی مکمل ایده‌های پسااستعمارگرایی، روانکاوی و فمینیسم^۲ است که توسعه و پیشرفت به سبک غرب را به عنوان یکی از فراروایت های جامعه مدرن که محصول «تجربه مرد سفید پوست طبقه متوسط اروپایی» است، شالوده شکنی و کلیت‌زدایی می‌کند. از آنجا که مارکسیسم فاقد احساس همدلانه نسبت به سلطه استعمار بر جهان استعمارزده می‌باشد، سعید با نوعی تردید در مارکسیسم، اندیشه خود را در فضایی پسااستعماری می‌پروراند.

قدر مسلم این که «در چارچوب مطالعات پسااستعماری^۳ و بومی شدن دانش و ... حوزه مطالعات توسعه تحت نقد و بررسی مجدد قرار گرفته است ... و به قول گوستاوو استوا^۴ (فعال سیاسی مکزیکی) «در مکزیک اگر نتوان متوجه بوی تعفن توسعه شد یا باید خیلی بی‌حس و یا خیلی ثروتمند بود» (پیت و ویک، ۱۳۸۹: ۱۹۸). در حقیقت در سایه نقدهای پسااستعماری از اقدامات جوامع استعمارگر به نام توسعه و با رسالت متمدن‌سازی بود که گفتمان توسعه و پیشرفت غرب محور با چالش روبرو شد. گفتمان پسااستعماری نیز به‌عنوان یک گفتمان انتقادی در سایه تفکر اندیشمندان و روشنفکرانی چون ادوارد سعید جان گرفت و به ثمر نشست. «شرق‌شناسی که اغلب به عنوان نقطه عطف و عامل شتاب‌دهنده

1- Derrida

2- Feminism

3- Postcolonial

4- Gustavo Esteva

پسااستعمارگرایی تلقی می‌شود، نماینده اولین مرحله از نظریه پسااستعماری است» (گانندی، ۱۳۹۱: ۹۷) و به قول گایاتری اسپیواک^۱: «مطالعه گفتمان استعماری که دقیقاً پس از آثار اشخاصی چون سعید مطرح شده در باغچه‌ای روییده است که در آن گروه‌های حاشیه‌ای قادرند صحبت کنند و مورد خطاب واقع شوند...» (گانندی، ۱۳۹۱: ۹۸).

سعید و شرق شناسی

ادبیات موسوم به شرق‌شناسی، بیش از هر نوشته‌ای اشتهار خود را از کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید می‌گیرد که دارای جایگاهی ویژه و بیش از سایر آثارش با نام او گره خورده است و پس از انتشار آن در سال ۱۹۷۸ به بیش از بیست و پنج زبان دنیا برگردانده شد و این حاکی از ارزش جهانی این اثر است (محمودی، ۱۳۹۰: ۱۸).^۲ شرق‌شناسی ادوارد سعید بازخوانی انتقادی سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌هایی است که روشنفکران و نویسندگان غربی به موازات حرکت‌های استعماری از قرن هجدهم تا نیمه قرن بیستم به نگارش در آورده‌اند. اگرچه غالب این آثار با نگاهی کلیشه‌ای و ایدئولوژیک جوامع غیرغربی و شرق را معرفی کرده‌اند، اما تمام آنها را به‌طور یکجا نمی‌توان به چنین نگاه تحقیرآمیزی متهم ساخت و به دور انداخت. ادوارد سعید در این کتاب با پشتکاری خستگی‌ناپذیر بیش از سیصد مورد به آثار و تألیفات شرق‌شناسانی چون شوواب^۳، یوهان فوک^۴، شافر^۵، بالفور^۶، کرامر^۷، کوئینه^۸، گلیدن^۱، دوگات^۲، دنیل^۳، چیو^۴، آشیلوس^۵، ساترن^۶، بارتولد^۷، دهریلوت^۸، پیرن^۹، هانری^{۱۰} بوده، آبروی^{۱۱}، ژان تیری^{۱۲}، دولسب^{۱۳}، بیتی^{۱۴}، شلگل^{۱۵}، نروال^{۱۶}، اسکات^{۱۷}، شاتوبریان^{۱۸}،

1- Gayatri Spivak

۲- لازم به ذکر است که پیش از چاپ کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید دو کتاب ارزنده دیگر که سلطه غرب بر شرق و جهان سوم را واسازی و به باد انتقاد گرفته‌اند، چاپ شده بود. یکی کتاب «نفرین‌شدگان زمین» از فرانتس فانون بود که به سال ۱۹۶۸ چاپ شد و دومی کتاب «اسطوره بومی تنبل» از سیدحسین العطاس نویسنده مالزیایی بود که در سال ۱۹۷۷ درست یک سال قبل از شرق‌شناسی چاپ گردید.

3- Schwab

4- Johann Fuck

5- Shaffer

6- Balfour

7- Cramer

8- Quinet

هوگو^{۱۹}، ژول مول^{۲۰}، کیرنان^{۲۱}، گیب^{۲۲}، گالند^{۲۳}، فوریه^{۲۴}، مارلو^{۲۵}، فلوبر^{۲۶}، ماسینون^{۲۷}، برنارد لوئیس^{۲۸}، آبرامز^{۲۹}، دوساکی^{۳۰}، ارنست رنان^{۳۱} و دیگران طوری ارجاع می‌دهد که خواننده می‌تواند دقت نظر و باریک‌بینی منحصر به فرد نگاه سعید را در بررسی هر کدام از آثار مورد مطالعه‌اش به درستی درک کند و احتراز وی را از کلی‌گویی و ذهنیت‌گرایی تشخیص دهد.

اگرچه رویکرد اصلی سعید در بررسی کلیت گفتمان شرق‌شناسی متفکران غربی، تبارشناسی و تا حدی باستان‌شناسی دانش فوکو است اما در بررسی هر یک از سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها به روش تحلیل محتوا و با نگاهی هرمنوتیکی سعی در بازسازی ذهنی نیات نویسنده و ارتباط این ذهن با شرایط تاریخی - اجتماعی جامعه غرب در دوره مدرن دارد. از نظر سعید «شرق‌شناسی صرفاً یک موضوع و یا رشته‌سیاسی نیست که به‌گونه‌ای انفعالی در فرهنگ، تحقیقات علمی و... انعکاس یافته باشد؛ همچنین مجموعه‌ای متفرق و بزرگ از کتاب‌هایی که در مورد شرق نوشته شده باشد هم نیست؛ نوعی توطئه شرورانه امپریالیسم غربی برای سرکوب و تحقیر جهان شرق هم نیست...» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۱). «شرق‌شناسی عبارت از ساخت و پرداخت نه تنها یک تمایز عمده جغرافیایی است، بلکه علاوه بر آن موجب

- | | |
|------------------|-------------------|
| 1- Glidden | 2- Dugat |
| 3- Daniel | 4- Chew |
| 5- Aeschylus | 6- Southern |
| 7- Barthold | 8- D,Herbelot |
| 9- Pirenne | 10- Henry Baudet |
| 11- Arberry | 12- Jean Thiry |
| 13- De Lesseps | 14- Beattie |
| 15- Schlgel | 16- Nerval |
| 17- Scott | 18- Chateaubriand |
| 19- Hugo | 20- Jules Mohl |
| 21- Kiernan | 22- Gibb |
| 23- Gowland | 24- Fourier |
| 25- Marlowe | 26- Flaubert |
| 27- Massignon | 28- Bernard Lewis |
| 29- Abrams | 30- De sacy |
| 31- Ernest Renan | |

یک سلسله علایق است...» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۱). سعید در تعریف و بیان ویژگی‌های شرق‌شناسی ادامه می‌دهد که «... من شرق‌شناسی را به‌عنوان تبادلی پویا بین مؤلفین

مختلف و مجموعه عظیم ملاحظات سیاسی که توسط سه امپراطوری بزرگ- انگلستان، فرانسه و آمریکا- شکل گرفته و در قلمرو فکری و تخیلی آن، نوشته‌های مربوط به این رشته به وجود آمده است، مطالعه می‌کنم» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۶) و باز با نقد استراتژی‌های دول غربی در معرفی شرق معتقد است که «من ... به تجربه انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها از عرب‌ها و اسلام، که برای مدت هزار سال به تنهایی شرق مورد بحث را تشکیل می‌دادند، بسنده کردم. با این کار به نظر می‌رسید که بلافاصله بخش عظیمی از شرق حذف شده است- هند، ژاپن، چین و سایر قسمت‌های خاور دور- البته نه بدین خاطر که مناطق مزبور چندان مهم به نظر نمی‌آمدند (که طبیعتاً چنین نبود) بلکه از این روست که انسان می‌توانست از تجربه اروپا با شرق نزدیک و یا اسلام سوای تجربه‌اش با شرق دور سخن بگوید» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۹). ادوارد سعید بر این باور است که «همه آنچه در شرق‌شناسی مطرح است، از خود شرق دور و مجزاست؛ و این که شرق‌شناسی اصلاً معنا و محتوایی دارد بیشتر به غرب بستگی دارد تا به شرق ...» (سعید، ۱۳۷۷: ۴۸) و در نهایت پس از نقدهای فراوان، سعید شرق‌شناسی را اینگونه تعریف می‌کند: «... عبارتست از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق» (همان: ۱۶).

البته باید یادآوری کرد که سعید اولین و تنها متفکری نیست که نگاه غربیان را درباره شرق مورد انتقاد قرار داده باشد بلکه پیش از او نیز «... در سال ۱۹۵۳ ریموند شوواب در کتابی تحت عنوان *رئس‌انس شرقی* نگاه سخت‌گیر و باریک‌بینانه‌ای به تجربه اروپا از شرق در قرن نوزدهم دارد» (عضدانلو، ۱۳۸۳: ۲۶). اما آنچه اندیشه سعید را در شرق‌شناسی از دیگر آثاری که درباره نگاه غربیان به شرق متمایز می‌کند، دیدگاه پسا ساختاری و به تعبیری فوکویی سعید به شرق‌شناسی است که شرق به ابژه دانش غرب بدل می‌شود. دیگر «شرق فقط همسایه دیوار به دیوار غرب نیست بلکه بزرگ‌ترین، ثروتمندترین و قدیمی‌ترین مستعمره غرب است...» (همان: ۳۳) و به تعبیر کامل‌تر «شرق یک بخش کامل‌کننده تمدن مادی و فرهنگ اروپایی است» (همان: ۳۴).

سعید در کتاب شرق‌شناسی بر آن است تا ارزیابی اروپاییان از «دیگری» را مورد نقد قرار داده و برتری ذاتی غرب و فروتری شرق را شالوده شکنی کند و ماهیت استعماری و هژمونیک شرق‌شناسی را که با روایت ظاهر فریب توسعه و پیشرفت بر بقیه جوامع تحمیل شده را برملا سازد.

«شرق‌شناسی یا اروپامداری رویکردی است که بیانگر برتری ذاتی غرب بر شرق است...» (هابسون، ۱۳۷۸: ۱۰). در نگاه شرق‌شناسانه، شرق به‌مثابه مجموعه‌ای از مشکلات نگریسته می‌شود که رسالت متمدنانه‌ی غربیان ایجاد می‌کند که برای حل این مسایل و معضلات راه‌حلی‌هایی را بر اساس ذهنیات کلیشه‌ای شان از شرق ارائه دهند. شرق‌شناسی یا اروپامداری «...خط فاصل محکمی بین غرب و شرق قائل می‌شود. این دیدگاه نه تنها شرق و غرب را به‌صورت هویت‌های جدا از هم تصویر می‌کند، بلکه معتقد است این دو به‌طور کیفی (در معنای توسعه‌ای قضیه) نیز با هم متفاوتند» (هابسون، ۱۳۷۸: ۲۷۵). به‌عبارت دیگر بر مبنای گفتمان اروپامداری عامل توسعه غرب حاکمیت نهادهای عقلانی است که مختص غرب فرض می‌شود و مانع توسعه شرق و یا عامل عقب‌ماندگی آن فقدان عقلانیت و به محیط استبدادپرور شرق مرتبط می‌گردد. تحمیل هویت ذاتاً فرودست بر شرق و بازنمایی چنین حقارتی در رمان‌ها، سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها و نیز رسانه‌ها نوعی مشروعیت برای سلطه غرب و استعمار فراهم می‌کرد که گویی این غرب است که با خیراندیشی برای آبادانی و نجات شرق از جهل و تاریکی و عقب‌ماندگی، سخاوتمندانه کمر همّت بسته است.

شرق‌شناسی پدیده جدیدی است که از قرن هجدهم و همراه با گسترش قدرت اروپا و حرکات استعماری آغاز شد. در این فرایند اروپا و غرب با تحقیر بقیه مردمان و خصوصاً جهان شرق و بدوی خواندن مرحله تمدنی آنان و مترقی خواندن غرب در مقابل آنها، شواهد بیرونی توسعه خود را بر مبنای نظریه تکاملی، در شرق‌شناسی یافتند. «در واقع نژادگرایی و تطورگرایی حاکم بر قرن نوزدهم هر دو مورد استفاده قرار گرفتند تا به رشته‌های شرق‌شناسی،

ظاهری علمی بدهند که در نهایت هدفی جز شیئی کردن فرهنگ‌های غیراروپایی و ایجاد تضمین برای تداوم سلطه بر آنها نداشت» (همتی گلپان، ۱۳۶۸: ۹).

اگر با رویکرد گفتمانی به شرایط امکان شرق‌شناسی به‌عنوان یک اثر نگاه کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که چه ارتباطی بین کتاب شرق‌شناسی سعید و اوضاع و احوال جهان در نیمه دوم قرن بیستم خصوصاً در کشورهای جهان سوم و شرقی وجود دارد؟ به‌عبارت دیگر چه شرایط تاریخی - اجتماعی ویژه‌ای زمینه پیدایش شرق‌شناسی سعید را فراهم کرد؟ بهتر است پاسخ این سؤال را با ادبیات خود ادوارد سعید ادامه داد. ایشان در یک مصاحبه، پیشینه تجربی و نظری این کتاب را چنین بیان می‌کند: «پیشینه کتاب شرق‌شناسی به دوره زمانی سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ بازمی‌گردد. یعنی دو جنگ اعراب و اسرائیل با پیامدهای متفاوت آن، مثل برانگیخته شدن توجه عمومی به خاورمیانه معاصر در رسانه‌های غربی و محافل دانشگاهی غرب. در آن زمان نحوه مکتوب نمودن مسایل خاورمیانه، چه به لحاظ سیاسی و روشنفکری و چه از دیدگاه ادبی در نظرم به شیوه‌ای باورنکردنی توسعه‌نیافته و عقب‌مانده آمد... اشتیاق به نگارش کتاب مزبور و نیرویی که در خود داشت مدیون پیدایش نهضت فلسطین بود...». البته از این اظهارات سعید نباید چنین برداشت کرد که وی در دفاع از اسلام و یا اعراب و یا حمله به غرب اقدام به نگارش این کتاب کرده باشد، چرا که سعید خود منکر چنین تصویری است (ارنست، ۱۳۹۱: ۸-۴) و نقد تقابل‌ها و مرزبندی‌های ساختگی چون غرب و شرق، اسلام و مسیحیت و ... را انگیزه اصلی خود معرفی می‌کند. «به باور سعید شرق‌شناسی دانش مورد نیاز برای قدرت امپریالیسم و مستعمره‌گرایی بود، که غالباً در آثار هنری، ادبی، سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها بازتاب یافته است» (محمودی، ۱۳۹۰: ۳-۲۱).

حال چنانچه کانون تمرکز خود را بر این دو کتاب قرار دهیم، می‌توان شرق‌شناسی اندیشمندان غرب را دارای سه کارکرد به هم مرتبط در نظر گرفت:

الف) اولین کارکرد شرق‌شناسی، تسهیل تصاحب و غارت ثروت‌های شرق توسط استعمارگران و دولت‌های غربی است که در حرکت‌های استعماری با نیروی نظامی و سلطه سیاسی و روابط نابرابر اقتصادی در کشورهای جهان سوم آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین انجام یافته است.

ب) دومین کارکرد شرق‌شناسی ضرورت کنترل و مهار شرق و انسان‌های شرقی است که در آثار شرق‌شناسان به‌عنوان موجوداتی خشن، غیرعقلانی، شهوانی، احساساتی و خطرناک تعریف و بازآفرینی شده‌اند. در این کارکرد شرق و شرقی به‌مثابه سوژه قدرت غرب خلق و باز آفرینی می‌شود.

ج) سومین کارکرد آثار شرق‌شناسان اروپایی و غربی هویت‌یابی یا هویت‌سازی است. اگر به ایده‌های لاکان در باره ساخت «خود» رجوع شود می‌توان ادعا کرد که هیچ‌وقت یک غرب همگون و یکپارچه وجود نداشته است و تفاوت‌های زیادی در درون آنچه به «غرب یا اروپایی» معروف است مستتر می‌باشد. ایده غرب همگون صرفاً در تقابل با یک هویت «به‌طور ناصواب همگون فرض شده دیگر» یعنی شرق، ساخته شده است. در این کارکرد شرق و شرقی ابژه معرفت غرب قرار می‌گیرد تا بدان وسیله هویت برتر غرب به کرسی نشانداده شود که همواره چنین خواستی مستلزم تحقیر هویت فروتر شرق بوده است. در این بعد سعید شرق‌شناسی را با نگاهی فرهنگی در رمان‌ها، نمایش‌نامه‌ها و اپراها و فیلم‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد. از این منظر استعمار از طریق ساز و کارهای فرهنگی و به موازات مسخ فرهنگی جوامع تحت سلطه تداوم می‌یابد. لازم به ذکر است که دو کارکرد آخر به‌طور اجتناب‌ناپذیری در هم تنیده هستند و نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد چرا که هرچا شرق ابژه معرفت و دانش غرب واقع می‌شود مورد کنترل قرار گرفته و به سوژه قدرت نیز بدل می‌گردد. کارکردهای سه‌گانه فوق با تفصیل بیشتر تشریح می‌گردد:

الف) شرق به مثابه منبع دارایی و سود

رکود اقتصادی که در دهه بیست و سی قرن بیستم در تولید و فروش محصولات کارخانه‌های اروپا و مخصوصاً آمریکا اتفاق افتاد، شاید اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورهای آمریکای لاتین را بیش از سایر مناطق لرزاند. دلیل این امر آن بود که کشورهای مزبور عمده‌ترین تولیدکنندگان مواد خام و منابع طبیعی مورد نیاز کارخانه‌های آمریکا بودند و رکود بازار آمریکا برابر با عدم فروش مواد خام و نداشتن ارزش لازم برای خرید ملزومات مصرفی و کالاهای کارخانه‌ای موردنیاز مردم کشورهای این منطقه بود. با توجه به شکنندگی اقتصاد کشورهای تک‌محصولی (در این مقطع آمریکای لاتین) در مقابل نوسانات بازار و الگوی سستی تقسیم کار بین‌المللی، که گروهی از کشورها تولیدکننده مواد خام و گروه دیگری یعنی کشورهای متروپل تولیدکننده کالاهای کارخانه‌ای بودند، به رهبری سازمان ملل برنامه اکالا (کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین)، جهت خروج این کشورها از وضعیت تک‌محصولی و کاهش وابستگی به اقتصاد کشورهای مرکز و به‌منظور اصلاح ساختار اقتصادی به اجرا در آمد. اما به دلیل مشکلاتی چون «تشدید دخالت دولت و سیاست‌های تعرفه‌ای شدید، کاهش کیفیت کالاهای مصرفی و مهم‌تر از همه بنیان نهادن صنعت بر مبنای الگوی مصرفی و تولیدی قدیمی...» (از کیا و غفاری، ۱۳۸۷: ۲۵۵)، این برنامه نه تنها قرین موفقیت نبود بلکه متعاقب آن صرفاً شکل وابستگی از کالاهای مصرفی به سرمایه‌ای و تکنولوژیکی تغییر کرد. متفکران اصلی مکتب وابستگی یعنی پل باران و آندره گوندره فرانک معتقدند که عامل مهم توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی کشورهای آمریکای لاتین و سایر کشورهای جهان سوم گسترش روابط تقریباً تحمیلی با کشورهای متروپل است و دو پدیده مبادله نابرابر و انتقال مازاد موجب عقب‌ماندگی و وابستگی اقتصاد و سیاست این کشورها به کشورهای مرکز شده است. صاحب‌نظران این مکتب معتقدند که «خاستگاه روابط متروپل و اقمار را باید در دوران استعمار جست؛ زمانی که قدرت‌های فاتح برای نیل به هدف خود، یعنی انتقال مازاد اقتصادی به کشورهای غرب، به تأسیس شهرهای جدیدی در جهان سوم دست زدند. از نظر

فرانک این شهرهای ملی بعدها به اقمار مترویل غربی تبدیل شدند» (سو، ۱۳۸۸: ۱۰۳). در حقیقت شیوه تحلیل ادوارد سعید از روابط شرق و غرب و برنامه‌هایی که به نام توسعه و مدرنیته در کشورهای جهان سوم به اجرا در آمده است شباهت‌های نسبتاً زیادی با تبیین وابستگی و عقب‌ماندگی توسط صاحب‌نظران مکتب وابستگی و مفاهیم کلیدی آنها دارد. البته ادوارد سعید وابستگی را تنها به بعد اقتصادی فرو نمی‌کاهد و برای وابستگی جنبه‌های فکری و آکادمیک و نیز فرهنگی قائل است که به مراتب می‌تواند بسیار خطرناک‌تر و مقدم‌تر از وابستگی اقتصادی باشند. می‌توان ادعا کرد که فریاد ادوارد سعید «طنین آواهایی است که از پیرامون و شرق به گوش می‌رسد».

ادوارد سعید در استفاده دولت‌های غربی از توسعه علم و تکنولوژی به‌منظور گسترش سرزمین‌های خود و غارت و تصاحب ثروت کشورهای شرقی معتقد است که: «ارتباطات الکترونیکی، توسعه تجارت جهانی، در دسترس بودن منابع، امکانات مسافرت، اطلاعات درباره الگوهای وضع جوی و تغییرات زیست محیطی که حتی دورترین زوایای جهان را به هم نزدیک ساخته، معتقدم که رشته طرح‌هایی است که برای نخستین بار توسط امپراطوری‌های مدرن پی‌ریزی شده است» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۲). «در سال ۱۹۱۴ اروپا هشتاد و پنج درصد سطح مسکونی کره زمین را با عنوان مستعمره، تحت‌الحمايه، قلمرو مشترک المنافع در چنگ داشت» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۵). «در خود اروپا گوشه‌ای نبود که با معیارهای امپراطوری سروکار نداشته باشد. اقتصاد تشنه سرزمین‌های ماورای بحار بود، تشنه مواد خام، کارگران ارزان، زمین‌های پرسود و منفعت» (همان). «توجیه آمریکا برای دست‌اندازی به آن سوی دریاها با معصومیت آمریکا و جانانه جنگیدنش به‌خاطر آزادی توأم است. قهرمان رمان گراهام گرین پیل در آمریکایی آرام، این صورت‌بندی فرهنگی را با وضوحی سنگدلانه تجسم می‌بخشد» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۶). «در گسترش امپراطوری‌های بزرگ غربی، البته سود و امید به سود بیشتر، آشکارا به‌صورتی حاد امری مهم بوده است. کالا‌هایی چون ادویه جات، شکر،

چرم، پنبه، تریاک، قلع، طلا و نقره که طی قرن‌ها جاذبه‌های آن به کرات تجربه شده است» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۸).

از منظر سعید امپریالیسم فراتر از منافع اقتصادی و فروش محصولات صنایع خود در کشورهای تحت سلطه و نیز انتقال مواد خام و منابع ارزان به جوامع خود، به تضمینی نیاز داشت که از یک سو مردم جوامع غربی انقیاد و فروتری مردمان تحت استعمار را بپذیرند و مردمان مستعمره نیز قدرت استعماری را به عنوان اجباری مستدام در راه توانمندی خود باور کنند. «از اینجا است که فعالیت‌های اقتصادی امپراطوری بر اندیشه داشتن یک امپراطوری استوار است. رابطه‌ای که ظاهراً جوزف کنراد^۱ آن را به قوی‌ترین صورت ممکن مجسم کرده و برای این امر است که اقسام تدارکات درون فرهنگ فراهم می‌گردد...» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۹). آنچه که از این اظهار نظر سعید برمی‌آید این است که اساس اقتدار امپریالیسم و استعمار بر نوعی ایستار ذهنی و فکری و برتری فرهنگی استوار است. حال چه این پذیرش سلطه به دلیل احساس مثبتی باشد که دو جامعه دارای منافع مشترکی هستند و یا به دلیل احساس زبونی و ضعف جامعه مستعمره در مقابل کشور استعمارگر باشد. «غربی‌ها به ظاهر مستعمرات آفریقا و آسیا را رها کردند^۲، اما این مستعمرات را نه تنها به‌عنوان بازار در دست داشتند بلکه آنها را به‌عنوان طرح‌های ایدئولوژیکی گسترده‌ای که بر روی آن حکومت اندیشه و اخلاق خود را ادامه بدهند، در چنگ گرفتند» (سعید، ۱۳۸۲: ۶۸). «وقتی ما به کیپلینگ^۳، کنراد، آرتور کنان^۴ دوایل^۵، ریدر هگارد^۶، استونسن^۷، جورج اورول^۸ و جویس^۹ و

۱- (Joseph Konrad) نویسنده مشهور فرانسوی و خالق رمان «در قلب تاریکی»

۲- منظور کسب استقلال سیاسی کشورهای آفریقایی و آسیایی در فرایند استعمارزدایی در نیمه قرن بیستم است.

3- Kipling

4- Arthur Kenan

5- Doyle

6- Rider Haggard

7- Estevenson

8- George Orwell

9- Joyce

ای.ام. فورستر^۱ و تی.ای. لارنس^۲ نظر کنیم می‌بینیم که امپراطوری در همه جا طراح صحنه است» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۱۶). «...در طول قرن نوزدهم هم دست‌اندازی امپریالیسم، پرورش نوع مناسبی از ایدئولوژی را به‌همراه خود ضروری می‌ساخت یعنی ایدئولوژی که در اتحاد با شیوه‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی باشد» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۱۹). نباید چنین پنداشت که فرهنگ ادبی رمان نویسان و داستان‌سرایان غرب علت ایجاد استعمار است، بلکه این دو را بایستی در رابطه دیالکتیکی با هم در نظر داشت و به تعبیر دقیق‌تر رمان‌ها و نمایشنامه‌ها و اُپراها را بازتاب شرایط استعماری جامعه بورژوازی غرب تلقی کرد. «قرابت‌گزینی» را که ماکس وبر بین اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری تصور می‌کند در این رابطه نیز می‌تواند روشن‌گر باشد. بنابراین از نگاه باریک بین سعید تداوم استعمار صرفاً از راه زور و اجبار فیزیکی و با سازوکارهای نظامی همواره مقدور نمی‌شود و رمان‌نویسان نوعی مشروعیت‌ساختگی و کاذب برای حضور و سلطه تحمیلی امپراطوری در جوامع تحت سلطه دست و پا می‌کنند، یعنی زبان سلطه و قدرت با تعبیرات نرم و زیبایی‌شناختی ادبی رمان و داستان قابل پذیرش و تفهیم می‌شود. از نظر سعید «جین آستین^۳، مشروعیت سِر تامس بترام را نسبت به اموال او در ماورای بحار، گسترش آرامش، نظم و توسعه زیبایی‌های منسفیلد پارک که نوعی مالکیت مرکزی است و نسبت به پیرامون خود نقش حمایتی اقتصاد و اعتبارسازی دارد، می‌داند» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۳۸). ادوارد سعید برای روشن کردن انگیزه‌های سرمایه‌اندوزی و منفعت‌خواهی غربیان در رفتن به سرزمین‌های ماورای بحار، از استوارت میل در کتاب اصول اقتصاد سیاسی نقل می‌کند که: «اینها [مستملکات خارجی ما] به دشواری می‌توان به‌عنوان کشورهای بی‌آنها نگاه کرد که با آنها مبادله کالا وجود دارد، بلکه دقیق‌تر آنکه باید به آنها به‌مثابه املاک خارجی کشاورزی یا کارخانه‌ای نگریست که به اجتماع بزرگ‌تری متعلقند...» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

1- E.M.Forster

2- T.E.Lawrence

3- Jane Austen (نویسنده رمان منسفیلد پارک که در آن سِر تامس بترام نقش قهرمان اصلی این رمان است)

از نظر سعید داستان اُپرای آیدا که وردی آن را خلق کرد، باعث ایجاد و احداث اُپراخانه قاهره شد. در این اُپرا خدیو اسماعیل (پادشاه مصر) و سلسله حکومت او به‌عنوان افراد شایسته‌ای که از طرف دولت بریتانیا نشان لیاقت دریافت کردند، معرفی می‌شوند در حالی که آنها مصر را وارد یک مبادله اقتصادی نابرابر کردند. به باور سعید: «نباشت بی در و پیکر سرمایه‌های بانکداران بازرگان انگلیسی، انواع وام‌دهی‌ها و ماجراجویی‌های اقتصادی بود. همین امر بدون هیچ تفسیری منجر به اشغال مصر در ۱۸۸۲ توسط انگلیس شد و نیز همین باعث بازپس‌گیری کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر در جولای ۱۹۵۶ گردید» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

ادوارد سعید با دقت نظر خاصی اوضاع متشنج اقتصادی و اجتماعی مصر را از راه مطالعه رمان‌ها و نمایشنامه‌هایی چون اُپرای آیدا استنباط کرده و آن را به‌عنوان پیامدهای توسعه به نقد می‌گیرد. وی معتقد است که برنامه‌های توسعه‌ای اسماعیل پادشاه مصر «علاوه بر تشدید ناتوانی اقتصادی و وابستگی مالی به اروپا، در مصر تحت حکومت اسماعیل یک رشته توسعه متناقض اما مهم نیز جریان داشت. در همان حالی که افزایش جمعیت افزایش عددی پیدا می‌کرد، ابعاد حضور جوامع خارجی در این افزایش هندسی بود» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

از ارجاعات سعید و تحلیل وی بر نوشته‌های رمان‌نویسان و شرق‌شناسان می‌توان چنین استنباط کرد که هماهنگ با نحوه تحلیل متفکران مکتب وابستگی از علل و عوامل توسعه نیافتگی جوامع جهان سوم و مستعمره، سعید بر این اعتقاد است که نیازهای مردم مصر به عنوان نمونه‌ای از شرق و جامعه‌ای عقب‌نگه داشته شده و جهان سومی تابع و تقلیدی از الگوی روابط استعماری است و منشأ تغییرات داخلی این جوامع عوامل و متغیرهای برون سیستمی واقع در کشور استعمارگر و کالاها و محصولات اقتصادی و فرهنگی آنان است. در حقیقت جلوه‌های مادی توسعه و یا سبک‌های مدرن هنری همچون اُپرای آیدا بدون ارتباط با بقیه اجزا و عناصر فرهنگی جامعه مصر وارد می‌شد و برای چنین محصولاتی نیاز ایجاد

می‌کردند که طبیعتاً برای ارضای چنین نیاز تصنعی و وارداتی مصر چاره‌ای نداشت جز اینکه معادلات نابرابر در قدرت و مبادلات ناعادلانه در ثروت و اقتصاد را بپذیرد و اقتصاد داخلی را در خدمت منافع استعمارگرانی چون انگلستان و فرانسه قرار دهد. اُپرای آیدا اثر وردی نویسنده فرانسوی را می‌توان تجلی یک کالای لوکس امپراطوری فرض کرد که در آن ستایش استعمار و توجیه حضور آن در مصر و جوامع مستعمره طوری مستتر است که جز اندیشمندان و منتقدانی مثل سعید کمتر کسی می‌تواند جنبه فرهنگی و تبلیغی و اقناعی آن را تشخیص دهد.

ادوارد سعید در نقد توسعه غرب محور و مبادله نابرابر کشورهای متروپل با جوامع جهان سوم به نوشته‌های فرانتس فانون، از دیگر متفکران پسا استعماری، در کتاب *نفرین شدگان* زمین ارجاع می‌دهد و معتقد است که «فانون قدمی جلوتر گذاشت، یعنی الگوی پذیرفته شده تا اینجا را که اروپایی به مستعمرات خود مدرنیته و پیشرفت می‌بخشد، وارونه کرد و استدلال نمود که نه تنها رفاه و پیشرفت اروپایی بر عرق‌ریزان و اجساد مردگان سیاه، عرب، هند و نژادهای زرد ساخته شده، بلکه این اروپاست که عملاً جهانی را به نام جهان سوم درست کرده است» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۹۵). سعید با نقل قول از فانون می‌خواهد این نکته را با ادبیات مکتب وابستگی بیان کند که توسعه‌یافتگی هر بخشی از جوامع مرکزی به موازات و به هزینه عقب‌ماندگی ناحیه و بخشی از جهان سوم صورت می‌گیرد. دستیابی به مواد خام و منابع ارزان و گسترش بازار فروش کالاهای کارخانه‌ای مازاد بر مصرف داخلی، مهم‌ترین انگیزه غرب در اقدامات استعماری بود که در آغاز با حملات نظامی و به‌تدریج با راهکارهای فرهنگی تحقق یافت.

ب) شرق و خودباختگی فرهنگی (هویت‌سازی غرب)

روشنفکران و نویسندگان جهان سوم که غالباً تربیت‌یافته دانشگاه‌های کشورهای غربی بودند، با گسترش فرایند استعمارزدایی شروع به نقد روابط شرق و غرب و به تعبیری، خود و دیگری کردند. این متفکران متأثر از خرد غربی و مفاهیم پسااستخارگرایی به این نتیجه

رهنمون شدند که به موازات سلطه اقتصادی دولت‌های استعماری، وابستگی فکری و فرهنگی نیز در این مکانیسم، نقش تسهیل‌گر داشته است. وابستگی فکری و آکادمیک به این معناست که نخبگان، محققان و دانشجویان جوامع جهان سوم از منظر مفاهیم شرق شناسان و غربیان به تاریخ و تجارب خود و جامعه‌شان می‌نگرند و حتی به‌جای تدریس تاریخ و تحولات جامعه خودشان در دانشگاه‌ها، تاریخ جوامع استعمارگر را مطالعه می‌کنند و این نوعی از خودبیگانگی و خودباختگی فرهنگی است. به‌عنوان مثال سیدحسین العطاس متفکر مالزیایی در کتاب مشهور خود به نام اسطوره بومی تنبل، حملات تند خود را علیه آن دسته از مالزیایی‌هایی به‌کار می‌گیرد که بازتولید اسطوره تنبلی را که از تولیدات ایدئولوژی و هژمونی فرهنگ استعماری است، خود تداوم می‌بخشند و شاید ناخواسته به تداوم سلطه کمک می‌کنند و این از نتایج تصور منفی‌ای بود که توسط شرق‌شناسان از بومیان آسیای جنوب شرقی تبلیغ شده بود (حسن، ۱۳۸۹: ۳-۷۲).

سعید برای بیان وجوه اهمیت فرهنگ در تداوم سلطه به نوشته‌های رونالد رابینسون در مقاله ریشه‌های غیراروپایی امپریالیسم رجوع می‌کند که «... نقش امپریالیسم تأثیرش بستگی به درجه همکاری یا عدم همکاری قربانیان آن دارد... بدون همکاری قهری و یا انتخابی نخبگان حاکم بومی و بدون همکاری و مشارکت خود بومیان، در دوره مورد نظر، اروپا نمی‌توانست فاتح و حاکم بر سرزمین‌های غیراروپایی باشد» (سعید، ۱۳۸۲: ۳۸۰). شرق‌شناسانی چون بالفور و کرامر که در طول استعمار دولت انگلستان در مصر نیابت فرمانروایی کشورشان را به عهده داشتند در دکترین‌های خود از قبیل «مدیریت امور روزمره در مصر» و «پندارهایی پیرامون تمدن شرقی» سلطه‌جویی انگلستان و سلطه‌پذیری مصر را امری عادی و طبیعی تلقی می‌کنند و هم سعید مبارزه با چنین پنداره‌های مطلق است که در راستای فرهنگ استعماری و مسخ فرهنگی ملازم آن ساخته شده است. بالفور و کرامر و دیگر شرق‌شناسان، علی‌رغم تجلیل و ستایش از جنبش‌های انقلابی در مغرب زمین و فرایند

ملت‌سازی، هر نوع حرکت ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه در مصر و مستعمرات را با این توجیه که جریانات مصر بایستی در مسیر یک جهان‌مداری وسیع باشد، مورد مخالفت قرار می‌گیرد.

بر مبنای برداشتی کلی از رویکرد سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم، از زمانی که شرق‌شناسان و احتمالاً دولت‌های استعمارگر مقدم بودن سلطه فرهنگی را نسبت به سلطه اقتصادی و سیاسی درک کردند، سعی در ساختن تصورات منفی ذات‌انگارانه و مطلق از برتری غرب و فروتری شرق نمودند. در این راستا موفقیت غرب به باورها و اعتقاداتی در فرهنگ جامعه غربی که ریشه در تاریخ آن سرزمین نیز تصور می‌شد، اسناد گردید و عقب ماندگی شرق نیز به محیط استبداد پرور و مؤلفه‌ها و انگ‌های ذاتی چون تنبلی، خشونت، شهوانی و... نسبت داده می‌شد. مارکس و ماکس وبر از جمله کسانی هستند که پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی شرق را با چنین بینشی نظاره کرده‌اند. ادوارد سعید با چنین باورهای کلیشه‌ای درباره غرب و شرق مبارزه می‌کند و از جمله آسیب‌های چنین گفتمانی را در کشورهای جهان سوم پس از استعمارزدایی، ناسیونالیسم می‌داند که به صورت آفتی فرهنگی، که از «منطق قیاسی نژادپرستانه اروپامدار» کسب اعتبار می‌کند، باعث ایجاد اختلاف و تفرقه بین گروه‌ها و مذاهب مختلف در جهان عربی و اسلامی شده است. وی بومی‌گرایی^۱ را از نتایج ناسیونالیسم غیرانتقادی می‌داند که بدون تأمل و بازاندیشی از نمونه غربی آن کپی‌برداری گردیده است. سعید در تعریف و تشریح وابستگی فکری و فرهنگی می‌گوید: «در درون اعمار مستعمراتی فرانسه دانشجویان نخبه تا اواخر سال‌های ۳۰-۱۹۲۰ برای تحصیل به اروپا فرستاده می‌شدند... هدف اعزام این فرستادگان اولیه به غرب آن بود که شیوه‌های پیشرفته انسان سفید پوست را فراگیرند، آثارش را ترجمه کنند، عادات و آدابش را دست چین کنند...» (سعید، ۱۳۸۲: ۳۸۱). ادوارد سعید بیش از آن که به صورت مکانیکی سلطه غرب بر شرق را صرفاً ناشی از روحیه استعمارطلبی و فزون‌خواهی غرب بداند،

۱- نباید بومی‌گرایی (nativism) را که به معنای اصالت قائل شدن برای یکی از شاخه‌های زبانی، نژادی، سیاسی و مذهبی است با بومی شدن (indigenization) که به معنای تولید دانش بر مبنای تجارب خاص تاریخی جوامع است و با دید تعاملی به رابطه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها می‌نگرد، اشتباه فرض کرد. بومی‌گرایی یعنی تولید دانش بر مبنای مقتضیات اجتماعی جامعه خود.

نخبگان جهان سوم و روشنفکران را نیز در این فرایند دخیل می‌داند. از نظر سعید علی‌رغم استقلال کشورهای مختلف پس از جنگ دوم جهانی، امپریالیسم پایان نیافته است و به گذشته تبدیل نشده است بلکه صرفاً صورت آن تغییر کرده است. به تعبیر پسااستعماری نحوه دخالت در جوامع دیگر و پیگیری مقاصد و منافع از سوی کشورهای قدرتمند از «استعمار سخت» به سمت «استعمار نرم» تغییر چهره داده است و به‌جای حملات نظامی و قراردادهای تجاری تحمیلی از طریق مسخ فرهنگی همچنان زمینه حضور خود را تسطیح و تسهیل می‌کنند. در این زمینه آمریکا با توجیه رسالت «مسئولیت جهانی» خود که در هر جایی برای اجرای قانون حضور دارد، در حقیقت از «منافع جهانی» خود دفاع می‌کند. سعید بر این باور است «با فرض این که توسعه‌طلبی آمریکا اساساً جنبه اقتصادی دارد، معهداً همچنان با انگاره‌های فرهنگی و ایدئولوژیک که در جامعه خود ایالات متحده مدام تکرار می‌شود، همراه و به صورتی وقفه ناپذیر بر آن متکی است...» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۱۹).

ج) شرق به مثابه ابژه معرفت و سوژه قدرت

از نظر سعید «تصور شواب این است که اصطلاح شرقی مترادف با نوعی شوق و علاقه حرفه‌ای و یا آماتور نسبت به هر چیزی است که آسیایی بوده باشد... می‌شود گفت که شوق و علاقه آکادمیک اروپا که در دوران اوج رنسانس معطوف به دوره یونان باستان و لاتین بود، اکنون از نظر جغرافیایی در سمت شرق پیش رفته است» (سعید، ۱۳۷۷: ۹۸). بنابراین علاقه به شناخت شرق و پدیده‌های شرقی، هم به‌خاطر تازگی و حیرت‌آور بودن آنها چون از نمونه‌های غرب متفاوتند و هم هر آنچه بیگانه و عجیب باشد ممکن است خطرناک نیز باشد، در نوسان بوده است. به‌عبارتی شرقی‌ها هم جذاب و سرگرم‌کننده برای دانش غرب تلقی شدند و هم خطرناک، که باید آنها را شناخت تا کنترل گردند و این دو نکته ضرورت شناخت شرق را در اندیشه شرق‌شناسان توجیه می‌کند. البته آنچه از استدلال‌های ادوارد سعید خصوصاً در کتاب شرق‌شناسی برمی‌آید، اثبات برتری ذاتی غرب بر شرق تنها انگیزه

شرق‌شناسان نیست بلکه آنها می‌خواستند تصویر و تخیل خود را از شرق به مثابه شناخت معتبر در ذهن خوانندگان خود تثبیت کنند، خواه این خواننده یک فرد در محافل دانشگاهی غرب باشد خواه نخبه‌ای از جهان سوم باشد. در نگاه سعید شرق، شرقی می‌شود، به این معنی که یک واقعیت در دنیای بیرون صرفاً از آن رو و به همان شکلی که در نظام فکری شرق‌شناس به تصویر درمی‌آید، موجودیت می‌یابد و چنین تصویری هم بر محافل دانشگاهی غرب و هم جوامع جهان سوم و شرق تحمیل می‌شود.

سعید با بررسی تحلیلی سفرنامه‌های شرق‌شناسان در طول قرن هجدهم و نوزدهم، فرایند و کیفیت سلطه‌گی شرق در طول تاریخ استعمار را ترسیم می‌کند. با این کار سعید می‌خواهد نحوه بازتاب شرق به‌عنوان موضوع دانش و تبدیل شدن به امری منفعل را از متن این آثار استخراج کند. در حقیقت همراهی ناپلئون توسط تعداد زیادی دانشمند در حوزه‌های مختلف علمی را می‌توان نوعی تبانی ضمنی یا آشکار دانش و قدرت و به‌عبارت ساده‌تر روشنفکران با قدرت استعماری به‌منظور فتح سرزمین مصر تلقی کرد. از نظر سعید، ناپلئون برای سلطه بر مصر «همه جا سعی می‌کرد اثبات کند که او برای اسلام می‌جنگد... و آنچه که بیش از همه اولین مورخ عرب لشکرکشی ناپلئون یعنی عبدالرحمن الجیرتی را متحیر می‌ساخت استفاده ناپلئون از محققان و اندیشمندان برای ترتیب دادن تماس‌های او با افراد محلی بود...» (سعید، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

ادوارد سعید بازتاب مصر در آثار شرق‌شناسان انگلیسی مثل بالفور و کرامر را نیز به دقت بررسی می‌کند و در این مورد معتقد است «در توجیهی که بالفور برای اشغال مصر توسط انگلستان به دست می‌دهد، در ذهن او تفوق و برتری انگلیس، به دلیل داشتن دانش و معرفت «*m*» نسبت به آن کشور است و نه عمدتاً به‌خاطر قدرت نظامی و یا اقتصادی انگلیس» (سعید، ۱۳۷۷: ۶۴). از نظر سعید دانشی که مشروعیت خود را از انتساب به غرب کسب می‌کند، توجیه لازم را برای حضور انگلستان و گسترش قدرت و سلطه آن کشور بر مصر فراهم می‌کند و موجودیت مصر در عالم واقع به همان میزان و شکلی باید باشد که در

آثار شرق‌شناسان بازتاب یافته است. پس داشتن دانش درباره مصر، خود مصر است و چنین مسئولیت و رسالتی (شناسا بودن) برای انگلیسی‌ها به‌طور تلویحی مفهوم برتری را در خود دارد. سعید از بالفور نقل می‌کند که «آیا برای این ملت‌های بزرگ - و من بزرگ بودن آنها را تصدیق می‌کنم - چیز خوبی است که ما بر آنان حکومت مطلق داشته باشیم؟ من فکر می‌کنم که این چیز خوبی است» (سعید، ۱۳۷۷: ۶۵). سعید معتقد است که «انگلستان مصر را می‌شناسد و مصر هم چیزی است که انگلستان آن را می‌شناسد؛ انگلستان می‌داند که مصر نمی‌تواند حکومت مستقل و قائم به خود داشته باشد؛ انگلستان مدعای اخیر خود را با اشغال مصر تأیید می‌کند» (سعید، ۱۳۷۷: ۶۷).

مولفه‌های هویت غرب در برابر شرق (جهان سوم، عربی و اسلامی)

غرب و اروپایی	شرق (جهان سوم، عربی و اسلامی)
پویا و درحال پیشرفت و تغییر	ایستا و راکد
سوژه شناسا	ابژه شناخت (جذاب برای مطالعه)
عقلانی	شهبوانی و سنت‌گرا و غیرعقلانی
مستقل	وابسته (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و فکری)
جامعه‌ای مأنوس و شناخته شده و امن	جامعه‌ای ناشناخته و بالقوه خطرناک
رسالت کنترل کردن	نیاز به کنترل شدن (چون خطرناک است)
علمی	تقدیرگرا و خرافاتی

نتیجه‌گیری

گفتمان شرق‌شناسان، نه بر مبنای مشاهدات واقعی بلکه متأثر از پیش‌داوری‌ها و ذهنیات سویافته و ارتباط با صرفاً بخشی از شرق، به خلق و بازتولید تصورات تخیلی خود به مثابه یک شرق، اسلام و عرب واقعی طوری پرداختند که بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران شرقی نیز به جعلی بودن هویتی که به جامعه‌شان نسبت داده شده، پی نبردند. در نتیجه این گفتمان، شرق و اسلام به ابژه دانش (باید شناخته شود) و سوژه قدرت غرب (باید کنترل شود) تبدیل شد و موجودیت یافت. متأثر از آثار شرق‌شناسان، نه فقط در کتاب و روزنامه و فیلم بلکه در فضای دانشگاهی نیز تصویری غیرعقلانی، منفعل، پرخاشگر، احساساتی، سنت‌گرا، شهوانی، تقدیرگرا از انسان و جامعه شرقی و اسلامی تأسیس شد و با نظریات علمی چنان جلا داده شد که روشنفکران و سیاستمداران نیز آن را پذیرفتند و رسالت متمدن‌سازی و توسعه جوامع شرقی و اسلامی به سرنوشت ازلی غرب و اروپایی گره خورد. شرق‌شناسان با تأسیس چنین هویتی از انسان و جامعه شرقی و اسلامی بستر فرهنگی و روانی لازم را برای حضور دولت‌ها و بازرگانان غربی و اروپایی به بهانه توسعه و پیشرفت فراهم کردند و به تداوم سلطه در ابعاد مختلف آن کمک کردند.

در سایه نقدهای سعید به نحوه بازنمایی شرق و جهان سوم، عرب و اسلام در متون سفرنامه‌ها، تاریخ‌نگاری‌ها و رمان‌ها بهتر می‌توان به این نکته پی برد که آنچه به مثابه ملزومات توسعه و پیشرفت تحت عناوین برنامه‌هایی چون: خصوصی‌سازی، آزادسازی تجاری و مالی، حذف تعرفه‌ها و یارانه‌ها و کوچک نمودن دولت یا دولت حداقلی که از طرف کشورهای مثل آمریکا و مؤسسات مالی بین‌المللی به کشورهای ضعیف توصیه و در حقیقت تحمیل می‌شد، در راستای چه اهدافی بوده است^۱. با توجه به روشنگری‌های سعید از همراهی دولت‌های استعماری توسط شرق‌شناسان در فرایند استعمار و تسخیر سرزمین‌های

۱- نمونه چنین شرایطی را در برنامه کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (اکالا) به وضوح می‌توان مشاهده کرد که چگونه با اجرای توصیه‌های سازمان ملل بیشتر کشورهای این منطقه به مشکلات اقتصادی و اجتماعی زیادی گرفتار گردیدند.

جدید و تولید شرق به‌مثابه اُبژه دانش غرب و سوژه قدرت آن، هر چه بیشتر افسانه «بی‌طرفی ارزشی» دانش پوزیتیو غربی و اسطوره عدم دخالت دولت در اقتصاد و آزاد سازی تجاری نقش بر آب می‌شود. به‌عبارتی شرق‌شناسان دانش کافی برای تداوم سلطه کشورهای غربی تولید می‌کردند و دولت‌ها نیز با حمایت نظامی خود بستر مساعدی برای فعالیت بازرگانان و دانشمندان خود تدارک می‌دیدند. به‌کمک نقدهای پسااستعماری سعید صدای در گلو پیچیده تمام کسانی که به جرم «غیریت» توسط «گفتمان اروپا مداری» در ساخت تمدن بشری و در تاریخ توسعه- شاید به عمد- به حاشیه افکنده شده است، بازخواهی شده و تجدید حیات می‌یابد.

منابع

- ارنست، کارل (۱۳۹۱) مصاحبه با ادوارد سعید ترجمه محسن محمودی و محمود مقدس، *اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۷۴.
- ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۷) *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران، نشر کیهان.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۱) *درآمدی بر ایدئولوژی*، ترجمه اکبر معصومیگی، تهران، نشر آگاه.
- بیت، ریچارد و الین هارت ویک (۱۳۸۹) *نظریه‌های توسعه*، ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، تهران، نشر لویه.
- حسن، ریاض (۱۳۸۹) *بومی و جهانی*، ترجمه ابوالفضل مرشدی، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷) *تسرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر دفتر نشر دانشگاهی.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲) *فرهنگ و امپریالیسم*، ترجمه اکبر افسری، تهران، نشر توس.
- سو، آلوین (۱۳۸۸) *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عنبری، موسی (۱۳۹۰) *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران، نشر سمت.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۳) *ویژه بزرگداشت ادوار سعید*، تهران، نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۳) *ادوارد سعید*، تهران، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- گاندی، لیلیا (۱۳۹۱) *پسااستعمارگرایی*، ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلستانی، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- محمودی، محسن (۱۳۹۰) سعید در متن آثارش، *ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۶۱.
- نش، کیت (۱۳۸۹) *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدعلی دلفروز، تهران، نشر نگاه معاصر.
- هابسون، جان (۱۳۸۷) *ریشه‌های تسرقی تمدن غرب*، ترجمه موسی عنبری و مسعود رجبی، تهران، نشر سمت.

- همتی گلپان، عبدالله (۱۳۶۸) *کاوشی در سیر مطالعات اسلامی در غرب*، مشهد، جهاد دانشگاهی مشهد.
- هینز، جفری (۱۳۹۰) *مطالعات توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی، تهران، نشر آگاه.
- پورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۹۱) *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- Foucault, M., (1974) *The Archeology of Knowledge*, London.
- Escobar, A., (1997) *Anthropology and Development*, (article) UNESCO.